

پیدایش زبان

بیان این نکته که بحث در منشاء زبان از جمله مباحث زبانشناسی نیست ممکن است موجب حیرت شود. اما این معنی عین حقیقت است. توجه نکردن باین نکته سبب شده است که همه کسانی که از صد سال پیش تا کنون درباره پیدایش زبان گفتگو کرده اند یکسره بخطا بروند. تقص عمدۀ کارایشان آن بوده است که این معنی را از جنبۀ زبانشناسی مورد بحث قرار داده و پنداشته اند که مسأله پیدایش زبان با مبحث اصل و بنای زبانها یکیست.

زبانشناسان در بارۀ زبانهایی که اقوام مختلف بآنها سخن می گویند یا بآنها می نویسند بحث می کنند و تاریخ این زبانها را از روی قدیمترین سند هائی که بدست آمده است مورد تحقیق قرار می دهند. اما هر چه در سیر این تاریخ به عقب بردند باز با زبانهای کامل سر و کار می یابند که خود آنها سابقه ای معتد دارند و ما بآن سابقه دسترسی نداریم. گمان آنکه بوسیله مقایسۀ زبانهای موجود بتوان زبان نخستین را کشف کرد خیالی واهی است. شاید کسانی که صرفو نحو تطبیقی (۱) را بوجود آوردند چنین خیالی در سر می بختند، اما اکنون مدتهاست که دیگر این اندیشه متروک مانده است.

البته زبانهایی هست که از وجود آنها در زمانهایی قدیمتر از زبانهای دیگر اطلاع داریم. بعضی از زبانهای امروزی را در صورت کهنی که مربوط به بیست قرن قبل است می شناسیم. اما زبانهایی که آثار آنها را از قدیمترین زمان در دست داریم، یا چنانکه گاهی در اصطلاح گفته میشود «مادر- زبان» ها، هیچ صفت «بدوی» ندارند. اختلاف اینگونه زبانها با زبانهای امروزی تنها اطلاعاتی درباره چگونگی تحول زبان بدست می دهد و از چگونگی «پیدایش زبان» نمی توان باین وسیله خبری یافت.

مطالعه در زبان اقوام وحشی هم در این تحقیق بما کمکی نمی کند. اقوام وحشی با بشر ابتدائی یکسان نیستند و کسانی که درباره ایشان چنین تصویری دارند بخطا می روند. این اقوام گاهی بزبانی سخن می گویند که ساختمان آن مانند بعضی از زبانهای ما مشکل و درهم پیچیده است. اما بعضی از زبانهای ایشان نیز در سادگی بر ساده ترین زبان امروزی پیشی می جوید. هر یک از این دو

حال نتیجه تحولاتی بنظر می آید که آغاز و منشاء آن بر ما پوشیده است. اگر تفاوتی میان زبان قومی وحشی با زبان ملتی متمدن هست در معانی است نه در بیان. از مطالعه زبانهای اقوام وحشی ممکن است اطلاعات سودمندی درباره رابطه اندیشه با گفتار بدست آورد اما درباره صورت اصلی و ابتدائی زبان از آنجا اطلاعی حاصل نمی شود.

ممکن است کسانی حل این مشکل را در مطالعه زبان کودکان بجویند. این کوشش نیز بی ثمرست. از مطالعه گفتار کودکان می توان دریافت که نکات و قواعد زبان موجود چگونه کسب می شود، اما این کار از صورت زبان در آغاز پیدایش آن بما خبری نمی دهد. با توجه به کوششهای کودک برای تکرار آنچه از بزرگتران می شنود نکته های فراوان درباره علت تحولات زبان می توان آموخت. اما کودک آنچه را فرا گرفته است باز می دهد. یعنی عمل ذهن او تنها روی موادی است که اطرافیان برایش فراهم کرده اند و با این مایه است که کلمه و جمله را ترکیب می کند. کار کودک تقلیدست نه ایجاد و ابداع و در آن هیچگونه عمل خود بخود و مبتنی بر اراده و صرافت طبع وجود ندارد. آن قسمت از گفتار او که خلاف سابقه و عادت است نیز نا داسته و نا خواسته است و اغلب علت آن یکنوع کاهلی طبیعی است که بتقریب قناعت می ورزد، نه اراده ای که قدرت خلق و ابداع داشته باشد.

بنابر آنچه گذشت، چه در زبانهای که از زمانهای قدیم شناخته شده است، چه در زبانهای وحشیان و چه در زبانهای که کودکان می آموزند زبان شناس همیشه صورتی در مقابل دارد که از مدتها قبل ساخته و پرداخته شده و بوسیله نسلهای متعدد در طی قرون متمادی تکامل یافته است. بنا بر این زبان شناس صلاحیت آن را ندارد تا در بحث اصل و منشاء زبان وارد شود. بحث اصل زبان با بحث در اصل انسان و اصل جامعه بشری مربوط و آمیخته است و بنا بر این در «تاریخ آغاز بشریت» مطرح بحث واقع می شود. بتدریج که ذهن انسان تکامل یافته و جامعه تشکیل شده زبان نیز بوجود آمده است. مجال است که بتوان گفت انسان بچه طریق سخن گفتن آغاز کرده و گفتار نخستین او چه صورتی داشته است. اما میتوان اوضاعی را مورد تحقیق و بحث قرارداد که سخن گفتن را برای بشر ممکن و میسر ساخته است. این اوضاع هم مربوط به ذهن انسان و هم مربوط به اجتماع بشری است.



کلی ترین تعریف زبان اینست که «مجموعه ای از دلالتها» یعنی نشانه هاست. پس تحقیق در اصل و منشاء زبان موقوف بر آن می شود که به بینیم

بشرطیاً چه نوع نشانه‌هایی در اختیار داشته و چگونه توانسته است آنها را بکاربرد. مراد از «دلالت» یا نشانه در اینجا هر نوع علامتی است که در روابط میان افراد بشر بکار بیاید و چون علامتها انواع مختلف دارد انواع زبان نیز مختلف است. همه حواس ظاهر ما ممکن است وسیله ایجاد زبان بشود. پس زبان بوئیدنی و زبان پسودنی (لمس) و زبان دیدنی و زبان شنیدنی هست. هر وقت دو فرد که عملی را با مفهومی نسبت داده باشند آن عمل را انجام دهند بقصد آنکه همان مفهوم را بذهن دیگری القاء کنند می‌توان گفت که زبانی وجود دارد. عطری که به جامه ای زده باشند و دستمال سرخ یا سبزی که از جیب لباسی بیرون آمده باشد و فشار کوتاه یا ممتدی که بدست کسی بدهند هر گاه دو نفر از پیش با هم قرار گذاشته باشند که این علامتها را برای بیان خبری یا فرمانی بکار ببرند از جمله مواد زبان خاصی شمرده می‌شود.

با اینحال میان همه انواع زبانهایی که وجود آنها ممکن بوده است یکیست که از جهت تنوع و سایل بیان بر آن دیگرها مزیت بسیار دارد و آن زبان شنیدنی است که زبان گفتار و زبان ملفوظ نیز خوانده می‌شود و موضوع زبانشناسی تنها همین نوع زبان است.

زبان شنیدنی اغلب با زبان دیدنی همراه است و گاهی این جانشین آن می‌شود. در تمام ملتهای جهان کم یا بیش حرکتهای دست و چهره با سخن مطابقت دارد و وضع چهره همراه صوتهای گفتار حالتها و اندیشه‌ها را بیان می‌کند. حرکتهای چهره یک نوع زبان دیدنی است اما خط و بطور عام همه نقشه‌ها نیز از مقوله این زبان بشمار می‌آیند.

زبان دیدنی ظاهراً با اندازه زبان گفتار قدیم است. هیچ دلیلی در دست نداریم تا بموجب آن بتوانیم تصور کنیم و خصوصاً بتوانیم اثبات کنیم که یکی از این دو قدیم تر از آن دیگری است. همین اشکال برای تعیین قدیمترین مجموعه علامات نیز وجود دارد. مثلاً علامتهای دریائی هر یک معادل یک کلمه یا یک جمله زبانهای موجود است. بنا بر این از روی آنها نمی‌توان دریافت که اصل علاماتی که برای نمایش معانی بوجود آمده چگونه بوده است. اینکه علامتی بر علامت های دیگر رجحان یافته و برای بیان مفهوم خاصی معمول شده فقط نتیجه مواضعه است، اما این مواضعه نیز تابع شرایط خاصی بوده یعنی تنها کار اتفاق نبوده است. اینگونه زبانها چنانکه از تعریف آنها بر می‌آید «ساختگی» است.

یکی از موارد استعمال زبان دیدنی حرکتهای چهره و دست است که نزد بعضی از طوایف وحشی معمول است. این حرکات غیر از حرکاتی است که میان اقوام متمدن به همراه گفتار انجام می‌گیرد. بلکه مجموعه ای از حرکات است که بخودی خود مانند کلمات معانی خاصی را بیان میکنند. این زبان البته

بسیار ساده و ابتدائی است اما مزایائی نیز دارد، از جمله آنکه آنرا از دور، در فاصله‌ای که صداس نیست اما چشم حرکتها را تشخیص می‌دهد می‌توان بکار برد و خصوصاً آنکه دیگر صدا توجه نزدیکان را جلب نمی‌کند. بنا بر این ممکن است پیدایش زبان دیدنی معلول قصد فایده خاصی باشد. معیناً از اینکه میان بعضی از طوایف وحشی این زبان فقط نزد زنان معمول است می‌توان علت دیگری برای پیدایش آن جست. آنچه میان دو جنس زن و مرد اختلاف زمان ایجاد می‌کند عقاید مذهبی است. در بعضی طوایف استعمال کلماتی که مردان بکار می‌برند برای زنان ممنوع است و باین سبب زنان ناچار باید کلمات دیگری برای خود اختراع کنند و در نتیجه گاهی کار با آنها می‌کشد که حرکات را جانشین الفاظ بسازند. پس علت حفظ زبان حرکات ممکن است گاهی ممنوع بودن زبان گفتار باشد. اما بهر حال همیشه بدله از زبان گفتارست و باید با آن منطبق شود. حرکاتی که کران و لالان برای بیان معانی خود بکار می‌برند نیز از روی زبان گفتار ساخته شده است. باین طریق که دیگران همان اصول زبان گفتار را به این مردم ناقص بوسیله حرکات می‌آموزند و ایشان آنرا تقلید می‌کنند. در اینجا حسی جانشین دیگری شده اما اصول کار یکست.

وضع لالان برای مطالعه کیفیت استعمال علامات از زبان قابل توجه است. در مطالعه وضع ایشان این سؤال بذهن می‌آید که آیا زبان میان افراد بشر امری کسبی است و حاصل تربیت است یا بتخلاف آن امری است غریزی و طبیعی. این نکته را از مطالعه وضع کودکان ساله نمی‌توان دریافت زیرا که ایشان از همان زمان تولد بادیهای خارج ارتباط دارند و پیش از آنکه بتوانند اصواتی ادا کنند بوسیله حس شنوائی با اطرافیان خود رابطه می‌یابند و هنگامی که بزبان می‌آیند در مبادلات اجتماعی سهیم شده‌اند. در کودکان کرو لال بتخلاف ایشان باید حس ادراک علامت را ایجاد کرد. این کودکان چون نمی‌توانند زبان شنیدنی را ادراک کنند با تأثیری که کودکان شنوا از همان بدو تولد از بزرگتران می‌پذیرند بکلی بیگانه‌اند. اما بوسیله حس بینائی از رابطه‌ای که زبان میان افراد ایجاد میکند آگاه می‌شوند. برای آنکه پاسخی به سؤال مذکور در فوق بتوان داد باید بتوانیم از ضمیر افرادی که بسبب نقص خلقت با دنیای خارج رابطه ندارند آگاه شویم، یا بتوانیم افرادی را از ابتدای تولد بکلی از تأثیر هموعانشان دور نگهداریم. اما این وجه دوم بکلی نامعقول است. چگونه میتوان بعضی افراد بشر را بکلی از افراد دیگر دور نگهداشت و ایشانرا تا آن حد از استعمال حواس خود ممنوع ساخت که ذهن ایشان چنانکه گوئی در اطاق تاریکی محبوس شده‌اند، بدون ارتباط بادیهای خارج فعالیت کند؟

داستانی که هرودوت از تجربه عجیب پساتیک فرعون مصر نقل کرده معروف است . خلاصه آن اینکه فرعون مزبور می خواست بداند که ازدوقوم فریسی و قبطنی کدام يك دردنيا قدیمترند و برای کشف این معنی فرمان داد تا دو کودک را از آغاز تولد جدا گانه پرورند بطریقی که هیچ سخنی بگوششان نرسد. پس از چند ماه شنیدند که کود کان هنگام گرسنگی کلمه ای ادامی کنند که بزبان فریسی بمعنی نان بود. پساتیک از اینجاست نتیجه گرفت که زبان فریسی قدیمترست ازین تجربه نتیجه دیگری نیز می توانستند بگیرند و آن اینکه قوه تکلم ذاتی بشرست . اما البته تجربه پساتیک حقیقت ندارد و مطابق با واقع نیست ...

مسلم است که زبان در اجتماع ساخته و پرداخته شده است. در همان زمان که افراد بشر احتیاج بارتباط یافتن با یکدیگر را حس کرده اند زبان بوجود آمده است . پس زبان حاصل ارتباط چند وجود است که دارای اعضای حس باشند و برای این ارتباط از وسایلی که طبیعت در اختیارشان گذاشته است استفاده کنند . اگر وسیله گفتار نداشته باشند با حرکات ، واگر حرکت کافی نباشد بانگام مقصود را بیان نمی کنند . از روی تجربه پساتیک می توان تجربه دیگری بعمل آورد و آن اینست که دو یا چند کودک را که تحت هیچگونه تربیتی قرار نگرفته باشند و اصلاً ندانند زبان چیست بهلوی هم قرار دهیم . این کودکان از هر نژاد که باشند و قطع نظر از استعداد های موروثی ، بی شک خود بخود زبانی برای ایجاد ارتباط باهم ابداع خواهند کرد و این زبان البته زبان فریسی نخواهد بود . احتیاج ناچار اعضای حس را بکار و امی دارد. در آغاز امر نیز باید چنین امری رخ داده باشد. زبان که امری کاملاً اجتماعی است از روابط اجتماعی ناشی می شود. اما همینکه پدید آمدن محکمترین پیوندی است که اجتماعات را باهم ارتباط می دهد و تکامل زبان خود نتیجه وجود دوام جامعه است.

از کتاب Le langage تألیف J.Vendryes

چاپ پاریس